



## "ما ز قرآن مغز را برداشتیم"

### قسمت چهارم

بر میگردیم به کتاب ماندگار "تاریخ افغانستان بعد از اسلام" نوشته علامه عبدالحی حبیبی و در صفحات ۷۳۰ و ۷۳۱ می خوانیم:

"هندیان در حساب و نجوم و اسرار و طب و خراطی و نجاری و تصویر و دیگر صنعت ها و دوا سازی و شمشیر سازی و شطرنج و سحر و رقص و حکمت و ریاضیات و فلسفه مشهور بودند چون مملکت فسیح هند در پهلوی شرقی افغانستان افتاده و خراسانیان را با هند روابط تجارتي و رفت و آمد و پیوستگی فرهنگی موجود بود، بنا برآن برخی از علوم و مواد فرهنگی هند بحکم همسایگی و روابط اجتماعی در اجزای ثقافت افغانستان خلط و مزج داشت، و چون اعراب ثقافت خراسانی را گرفتند، طبعاً همان عناصر هندی نیز بوسیله ثقافت خراسانی جزو فرهنگ عربی گردید... در چنین احوالیکه افکار و انتقال مواد کلتوری از شرق بغرب آسیا و بالعکس جریان داشت، و علما و شعراء و دانشمندان و بازرگانان و فاتحان رفت و آمد میکردند، زبانها و آداب یکدیگر نیز باهم موثر می افتاد. مثلاً اثر های زبان عربی و دری و پښتو با فاتحان و افراد و علماء و تجار از راه خراسان بهند آمد، و بالعکس اثر زبانهای هند و کلمات سنسکریت و سندی بر السنه پښتو و دری و عربی افتاد... بزرگ بن شهریار که در حدود (۳۰۰ هـ ۹۱۲ م) بین سواحل خلیج پارس و هند ناخدایی میکرد، همواره برای سوداگران کلمه بنیانیه را می آرد، که اصلاً عربی نیست و از بنیا گرفته شده که هندی و کلمه سنسکریت است. و چون در پښتو و دری افغانستان تا کنون هم مروج است، باید گفت که ازین راه بعربی رفته است..."

پس دیده می شود که زبان دری تخاری افغانستان قبل از اسلام، از زبانهای هندی و سنسکریت و پښتو و نیز پهلوی بیشتر تأثیر پذیر بوده است، تا عربی و بعد از اسلام و تهاجمات اعراب به خراسان زمین و ماوارالنهر آن روزگار، زبان عربی نیز تأثیرات ژرفی از خود به یادگار گذاشته است و این داد و گرفت ها و عاریه گرفتن ها از همان آغاز تا امروز و تا روز آخر همچنان در جریان خواهد بود و این کمترین اطلاعی از یک زبان خالص که از هیچ زبان دیگر تأثیر پذیر نبوده باشد، در روی کره ارض ندارم.

"... زبان دیگریکه با فتوح اسلامی در قرن اول هجری بافغانستان آمد عربی بود،...، تا این اواخر عقیده شایع این بود: که پس از حمله عرب، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد، و به تدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد. اما درین نزدیکی ها عقیده دیگر ظهور کرد که زبان دری در ادوار پیش از اسلام نیز- در عرض پهلوی- وجود داشته است. و بنابراین ادوارد براون مستشرق انگلیسی پهلوی را زبان فارسی میانه، و فارسی دوره اسلامی را فارسی جدید نامیده است.

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از زبان پهلوی نژاییده، اکنون یک سند قوی و واضحی را پیدا کرده، که آن عبارت کشف سنگ نبشته در تخارستان در سرخ کوتل بغلان است... اکنون که سنگ نبشته مکشوفه بغلان را به زبان دری تخاری و رسم الخط یونانی می بینیم اعتراف میکنیم، که زبان دری کنونی از پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت یک هزار و هشت صد سال تا دوهزار سال پیش از این در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده، که اینک ۲۵ سطر نوشته آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ بهمان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم، و بنابراین کشف این سنگ نبشته گرانبها، تحولی را در عالم زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان بوجود می آورد، و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند.

از جمله دلایلی که برای وجود زبان دری در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند، این بود که آثار منثور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمه منثور شاهنامه ابومنصور (۳۴۶ هـ ۹۵۷ م) بدست آمده، و تمام این آثار بزبان فصیح و استوار و پخته دریست، که باید قرنها قبل از اسلام پرورش دیده، تا با این درجه فصاحت و متانت ادبی رسیده باشد. ددیگر اینکه از دوره اوایل اسلام، برخی عبارات و منقولات در کتب عربی نقل شده که به دری فصیح اند. و باز در اوقاتی که در خراسان و سیستان بگفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز بزبان پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرنها تربیت دیده و به این مرتبه پختگی رسیده باشد...

چون ما از زبان پښتو نیز نمونه هائی مربوط به قرون نخستین اسلامی در دست داریم، باید به همین اساسیکه برای تحول زبان دری قبول کردیم، زبان پښتو را هم قرن‌ها قبل از ورود اسلام موجود بدانیم، که در اوایل عصر اسلامی، باین درجه صلابت و پختگی رسیده باشد که در آن اشعار خوب و متینی گفته شود.

از این ملاحظات نتیجه گرفته می‌توانیم، که زبان دری و پښتو بطور موازی و معاصر در کوهساران و بلاد افغانستان عیناً مانند امروز مقارن و معاصر یکدیگر بوده اند، زیرا درین سنگ نبشته دری تخاری، برخی از عناصر و کلمات و حتی افعال پښتو دیده می‌شود، که شاید زبان دری عصر کوشانی از پښتو گرفته و یا پښتو از آن زبان متأثر شده باشد.

باری ما به استناد این نوشته کهن و آثار پښتو و دری که از قرن اول و دوم هجری اینک در دست داریم، با ثقت و باور کامل می‌گوییم: که در هنگام فتوح نخستین اسلامی، پښتو و دری هر دو در افغانستان زبانهای مکالمه و ادب بوده، و در جوار همدیگرمانند دو خواهر زندگی داشته اند...") (صفحات ۷۳۸ تا ۷۴۰)

پس نظر به دلایل، شواهد و اسناد تاریخی فوق با جرئت گفته می‌توانیم که عربی مادر زبان دری نیست و نمی‌تواند باشد. چگونه باید قبول کرد که مادر ۱۴ ساله و دختر ۲۰ ساله باشد؟ (اعراب بعد از اسلام آوردن، آغاز به تهاجمات اسلامی به ملل دیگر کردند و در نتیجه با فتوحات اسلامی، زبان عربی و فرهنگ اسلامی خود را با خود به ملل دیگر بردند.)

پس می‌بینیم که ادعای "چون اساس و تهادب الفباء و دستور زبان دری را زبان عربی می‌سازد در پهلوی مزایای دیگر زبان عربی مانند زبان بین المللی، کلام، فلسفه و علوم همراه با تجارت، بزرگترین و مهمترین فکتور و پروفایل این زبان «دین و مذهب» است. مسلمانها از هر گوشه جهان، با هر ملیت و رنگ و قیافه آنرا به حیث لسان قران می‌آموزند. این خصوصیت را متأسفانه لسان‌های ملی ما ندارند." از بیخ و ریشه بی بنیاد می‌نماید. فرزندان افغان، چه در داخل کشور زاده و پرورش یافته باشند و چه در خارج از کشور، نخست زبان مادری خود را می‌آموزند و افهام و تفهیم را به زبان مادری خود فرا می‌گیرند و زبان عربی فقط در حد خواندن قرآن و شاید هم نماز و دعا که اکثراً هم معنی آنرا نمی‌دانند و...

در این قسمت بار دگر لینک مضمون مورد نظر را می‌گذارم تا آنانیکه علاقمند موضوع باشند، به آسانی موضوع را دنبال کرده بتوانند.

[غور و تحلیل زبان دری از دیدگاه یک انجینر - ورژن سوم](#)

و در مورد داکتر رضا باطنی که مقاله‌شان در نوشته فوق لینک داده شده و در مورد از ایشان نقل قول شده است، باید عرض کرد که این زبانشناس ایرانی در مورد زبان فارسی نوشته اند و اینکه زبان فارسی "عقیم" و نیز زبان "عربی" در عین موقعیت قرار دارد و...، اما منظور نظر این کمترین نه زبان فارسی است و نه هم زبان عربی، بلکه زبان شیرین دری است که همانا دری تخاری باشد و اینکه زبان عربی هرگز نمی تواند مادر زبان دری باشد.

جناب محترم انجنیر قیس کبیر می افزایند:

"...وابستگی «پارسی و دری» خصوصاً از لسان عربی: در «قاموس کبیر افغانستان» ما تا حال زیادتز از ۲۰۰ مصادر ساده و بسیط را تشخیص نکردیم که..."

در اینجا باید دوستانه تذکر داد که وابستگی «پارسی و دری»... به لسان عربی، درست تر می نماید و نه از و دگر اینکه ۲۰۰ مصدر درست است و ۲۰۰ مصادر غلط است. البته شاید اینها اشتباهات تایپی بوده باشند و زیاد مهم نخواهد بود. اینکه یک گروپ بزرگ یا کوچک نتوانسته اند بیشتر از ۲۰۰ مصدر را تشخیص دهند، برمیگردد به ظرفیت یک گروپ و این نمی تواند دلالت کند بر رد یا قبول آن...

باز هم از نگاه این هیچمدان، هیچ زبانی را نمی توان زبان غیر علمی خواند، اصطلاحات علمی هر زبان مربوط می شود به پیشرفت علم و تکنالوجی عصری که از خود لغات و اصطلاحات مختص بخود را دارد و اکثراً اصطلاحات علمی و تخنیکی اند که در تمام دنیا پذیرفته شده اند و مورد استفاده عام قرار دارند.

آخذ های ایرانی نظر به تعصبات شدیدی که دارند، تلاش کرده اند تا لغات و اصطلاحات من درآوردی بسازند و گویا زبان فارسی آخذی را خالص بسازند، مانند "رایانه"، "چهره نما"، "پیامک" و "رایانامه" و...

"...گروه واژه گزینی تخصصی مخابرات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژه «رایانامه» را به عنوان کلمه جایگزین «ایمیل» به تصویب رساند.

به گزارش روز شنبه ایرنا، هم اکنون این واژه در فرهنگستان مصوب شده و به دستگاهها و نهادهای مرتبط اعلام و ابلاغ شده است." (منبع انترنت)

پس دیده می شود که زبان فارسی، و نه دری، کم کم و اندک اندک به صوب عقیم شدن روان است چون لغات و اصطلاحات پذیرفته شده تخنیکی و علمی را آخذ ها قبول ندارند.

و اما افغانها که این لغات و اصطلاحات نامأنوس آخندی را قبول ندارند و هرگز هم نمی‌تواند مورد استفاده مردم افغانستان قرار گیرد، لغات و اصطلاحات علمی و تخنیکی جهانی را قبول دارند و مورد استفاده عام است، مگر نمی‌شود ادعا کرد که لسان یا زبان دری یا پشتو علمی نیستند. از طرف دیگر من نمی‌دانم که آیا "نوشتار به گفتار" (فارسی آخندی) بهتر است گفته و نوشته شود، یا "تحریر به تقریر" که عربی هم است و قبول شده و جا افتاده هم. (صلاح کار خویش خسروان دانند).

بر می‌گردیم به اینکه هیچ انسان عاقل و بالغی را نشاید تا در صدد تصفیة یک زبان یا یک لسان گردد، چه عملی است ناممکن که ره به ترکستان دارد و هرگز به مقصد نمی‌رسد. ما در زبانهای مختلف کشور آبائی خود، لغات، اصطلاحات و قواعدی داریم که از السنه های مختلف به عاریه گرفته شده و مزج زبانهای ما، بخصوص زبان های ملی ما چون پښتو و دری گردیده اند و هیچ مشکلی هم با آنها نداریم، ولی و اما و مگر نمی‌شود ادعا کرد که زبان عربی، مادر زبان دری است.

علامه عبدالحی حبیبی در همین کتاب ماندگار "تاریخ افغانستان بعد از اسلام" چنین نگاشته است:

### "چند اثر کهن از زبان دری:

گفتیم که زبان دری هم مانند زبان پښتو در بلاد کوهساران افغانستان از غرب پامیر و واخان تا مرو و سرخس و طوس و نشاپور از اوایل قرون مسیحی مقارن با پښتو و پهلوی وجود داشت. مورخان دوره اسلامی زبان دری را از فارسی و پهلوی همواره جدا دانسته اند، از آن جمله عبدالله بن مقفع، زبان های آن وقت را پهلوی- دری - فارسی - خوزی - سریانی می‌شمارد، که پهلوی در اصفهان و ری و همدان و آذربایجان گفته می‌شد. و دری که منسوب به دری یعنی زبان دربار بود، لغت اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ شمرده می‌شد. و بفارسی اهل فارس تکلم میکردند... و زبان دری زبان خاص مردم دربار بود و لغات مشرق و اهل بلخ در آن غلبه داشت. علاوه بر زبان دری که در خراسان و بلاد افغانستان مقارن و مرادف با پښتو رواج داشت. در شمال خراسان لهجه سغدی در ماوراء النهر، و لهجه خوارزمی در خوارزم از زمان قبل الاسلام معمول و مروج بود و آثاری از آن در دست است. باری چون در سرزمین افغانستان لهجه مردم دری بود، ما آثار باقیمانده دو قرن اول اسلامی را که ربط بسرزمین این کشور دارد ذکر میکنیم...

... و گبرکان چنین گویند، که آن هوش گرشاسپست و حجت آرند به کرکوی بدین سخن:

فرخت بادا روشن	خنیزه گرشاسپ هوش
همی برست از جوش	نوش کن می نوش
دوست بدا گوش	با فرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	دی گذشت و دوش
شاهها خدایگانا!	با فرین شاهی

این سرود مذهبی را که گبرکان در اوایل ورود اسلام میخواندند و حجت می آوردند از آثار مغنم باقیمانده در سیستانست، که هر مصرع آن شش هجا دارد، و از آن دریافته می توانیم، که در دری مقارن ظهور اسلام چگونه شعر و اوزان آن در افغانستان رواج داشت. و اکنون ما قرائت صحیح این اشعار را که مرحوم بهار خراسانی از روی نسخه واحد تاریخ سیستان ضبط و طبع کرده، با معانی کلمات دشوار آن می آوریم، که بقول او وزن این اشعار باید (تنا - تنن - تن - تن) باشد.

فرخته باذا روش	خنیزه گرشاسپ هوش
همی پرست از جوش	انوش کن می انوش
دوست بذ آ گوش	به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	(که) دی گذشت و دوش
شاهها! خدایگانا!	به آفرین شاهی

درین سرود فرخته به ضمتین افروخته و خنیزه بضمه اول و کسره دوم بمعنی مشهور، و هوش بضمه اول و سکون دوم بمعنی جان و روان، و روش بضمه اول و سکون دوم بمعنی روشنی و نور است. و تمام این کلمات و ترفیق عبارات و مصاریع آن دلالت بر قدامت این سرود دارد. و مخصوصاً ترکیب (بذ آ گوش) BIDH-AGOOSH جالب نظر است. زیرا در دری تخاری کلمه (به دری - په پینتو) پد PID بود که در نوشته مکشوفه سرخ کوتل بغلان مکرر آمده، و دال اخیر اینگونه کلمات در دری و پینتو به (ه) تبدیل شده است... (صفحات ۷۴۷ - ۷۵۰)

آخر کلام اینکه ادعای اینکه اگر زبان و گرامر و دستور زبان عربی نمی بود، زبان دری و در نتیجه نیز پینتو وجود خارجی نمی داشت، یک ادعای درست به نظر نمی آید و از حقیقت فرسخ ها فاصله دارد.

علامه حبیبی در همین کتاب ماندگار خود، تحت عنوان " سهم دانشمندان افغانستان در تدوین علوم ادبی " چنین مینگارد:

" در دوره امویان فتوح اسلامی وسعت گرفت، و اختلاط افراد ملل دیگر با عرب افزونی یافت. چون هزاران نفر صنعت کار و موالی در مراکز ثقافت عربی یعنی کوفه و بصره و بغداد زندگی میکردند، و به زبانهای فارسی و غیره متکلم بودند، در زبان عربی فسادی دیده شد، و اعراب ملتفت شدند که برای حفظ قرآن عظیم از تعریف، به تقویم زبان خود توجهی کنند، و لهجه قرآنی قریش را از اثر پذیری لهجات متعدده دیگر عربی نگهدارند...

در حقیقت نحو عبارت از تکلم بزبانیست که آنرا از آغوش مادر فرامیگیرند، و تمام ملل قواعد تکلم صحیح و طبیعی السنه خود را باوجودیکه همواره تکلم و خطابه و شعری داشته اند، در ادوار بعدی زندگی ترتیب داده و آنرا عملی ساخته اند. یونانیان به تدوین قواعد زبان خود پیش از قرن پنجم قبل المیلاد پرداختند، و رومیان نیز در قرن اول پیش از میلاد بدین کار دست زدند.

زبان عربی نیز در عصر قبل از اسلام و ظهور اسلام شعر و خطابه داشت، ولی قواعد نحو آن مرتب نبود، در نصف اول قرن نخستین هجری چون دولت اسلامی تشکیل یافت، ضرورت خود را بدین امر درک کردند. و حدس بعضی از محققان است که در تبویب و ترتیب قواعد زبان عربی، رویه و منوال سریانیان را پیروی کرده باشند. زیرا از علمای سریانی یعقوب رهاوی ملقب به مفسر کتب (متوفی ۴۶۰ م) نخستین بار در اواسط قرن پنجم میلادی بدین کار پرداخته بود، و چون اعراب در عراق با این مردم محشور گشتند، و زبان عربی و سریانی هم بمنزله دو خواهر بودند، پس اعراب نیز در عراق به وضع علم نحو دست زدند... " (تاریخ افغانستان بعد از اسلام- صفحات ۸۰۶ - ۸۰۷)

و اما جهت حسن ختام چند سطر دیگر از همین کاتب متذکره را تحت عنوان "مشاهیر خراسانی در شعر عرب" زینت بخش این بحث میکنیم که پایانی بر آن متصور نیست:

"در دو قرن اول اسلامی شعر و ادب عربی متدرجاً از قالب قدیم اشعار دوره جاهلیت برآمد، و در سایه دولت اموی و عباسی نشو و نما یافت.

محققان علت رکود شعر و ادب عربی را فقدان موثرات خارجی دانسته اند، که حتی در اوائل اسلام نیز، اعراب از شناسائی آداب و افکار ملل دیگر تهیدست بودند، و از ناحیه ادبی و عقلی خلطی و آمیزشی با دیگران نداشته اند..." (صفحه ۸۱۴)

پس دیده می شود که حتی همان عربی بعد از اسلام نیز به تنهایی خود، رو به انحطاط میرفته است و نیاز به عاریه گرفتن از زبانها و لهجه های دیگران داشته است تا بتواند زنده بماند، و این قانون

عام در زبان است. هر زبان و هر لسان به تنهایی خود رو به زوال میرود، حتی عربی و اینکه ادعا می شود عربی زبان بین المللی است و ...، یک گزافه گوئی بیشتر به نظر نمی آید.

یار زنده و صحبت باقی